

## شایسته سالاری در حکومت امام علی(ع)

دکتر صابر اداک<sup>۱</sup>

### چکیده

شایسته سالاری را می توان یکی از شاخه های عدالت سیاسی برشمرد و آن را معیاری برای تشخیص عدالت و خردورزی حاکمان دانست. امام علی(ع) در دوران حکومت خویش، برای این موضوع اهمیت ویژه ای قائل بود و در این باب هیچ گونه مصلحت اندیشی را روا نمی داشت. وی با گزینش افراد صالح و کاردان و نظارت مستمر بر عملکرد آنان، نمونه کاملی از شایسته سالاری در حکومت را به نمایش گذاشت. این مقاله، شایسته سالاری از دیدگاه امام علی(ع) را مورد بررسی قرار می دهد.

**واژگان کلیدی:** شایسته سالاری، امام علی(ع)، کارگزاران

---

۱ . گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، واحد یادگار امام خمینی(ره)، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرری، ایران.

"مصلحت اندیشی" و "حق محوری"، دو روش در حکومت اند که جمع آنها ممکن نیست. حکومت یا مصلحت اندیش است به این معنی که برای حفظ و بقای خود هر کاری را که مصلحت بداند انجام می دهد و تنها هدفش حفظ قدرت به هر قیمت است یا در همه اهداف و برنامه هایش حق و حقیقت و اخلاق را مدّ نظر دارد اگرچه به ضرر دوام و بقای خود باشد. مورد اخیر اگر نگوییم نایاب قطعاً کمیاب است و یکی از بهترین نمونه های آن، حکومت علی(ع) است. آن حضرت چنان که می دانیم، بدون در نظر گرفتن سود و زیان حکومت، تنها به حق عمل می کرد و هیچ گاه مصلحت را بر اجرای حق ترجیح نمی داد و برای حفظ حکومتش تن به هر کاری نمی سپرد.

یکی از اولویت های اساسی در آغاز خلافت امام، تغییر کارگزاران و والیان فاسد به جای مانده از دوره عثمان بود که اعمالشان خشم مردم را برانگیخته بود و خود یکی از عوامل شورش عمومی علیه خلیفه سوم به شمار می رفت. مردم به حق انتظار داشتند که این والیان ناشایست برکنار شوند و افراد صالحی جای آنان را بگیرند. امام هم با درک این ضرورت و از سر اجرای حق و عدالت، در همان روزهای نخست خلافتش دست به تغییرات گسترده در سطح کارگزاران حکومتی زد و عاملان فاسد را به سرعت از مقام خود عزل کرد.

### عزم امام علی(ع) بر تغییر کارگزاران نالایق و فاسد

در آن اوضاع آشفته پس از قتل عثمان که همه بلاد و ولایات در آشوب بودند و مدینه خود کانون حوادث و نگرانی ها بود، بسیاری از سیاستمداران و نخبگان سیاسی آن روزگار، چنین صلاح می دیدند که امام دست به تغییرات انقلابی و سریع نزند و به ویژه در مورد تغییر کارگزاران و والیان عهد عثمان عجله نکند. آنان معتقد بودند که امیرالمؤمنین باید مدتی تأمل کند تا قدرتش تثبیت شود و پس از برقراری آرامش، تغییرات مورد نظر خود را اعمال کند.

مُعِیرَة بن شُعْبَة از افرادی بود که چنین پیشنهادی به امام داد و به زعم خود با آنکه روابط خوبی با وی نداشت، برایش خیرخواهی کرد و در ملاقاتی که در روزهای اول خلافت با آن حضرت داشت، خواهان آن شد که والیان دوره عثمان به ویژه مُعَاوِیَة بن اَبی سُفْیَان، حاکم شام را تغییر ندهد و این کار را به بعدها موکول کند. وی به امام گفت: "معاویه مردی جسور و دارای نفوذ در شام است و درباره عدم عزل او بهانه هم داری و آن، نصب او به دوران عُمر خلیفه دوم است و از منصوبان عثمان به شمار نمی رود."

اما پاسخ امام قاطع و برآمده از عمق اعتقادش به حق و عدالت و شایسته سالاری بود. در پاسخ مغیره فرمود: "به خدا که در کار دینم به خوشامد کسی رفتار نمی کنم و در کار خود ریا نمی ورزم. سوگند به خدا که معاویه را دو روز هم به حکومت نمی گمارم" (یعقوبی، بی تا: ۲/۱۸۰؛ ابن اثیر، ۱۳۹۹ق/۱۹۷۹م: ۳/۱۹۷؛ سیف بن عمر، ۱۳۹۱ق: ۹۹؛ طوسی، ۱۴۱۴ق: ۸۷؛ نویری، ۱۴۲۳ق: ۲۰/۱۶). و به روایتی فرمود: "اگر حتی ساعتی از روز را در این مقام باشم، امثال اینها را به کار نخواهم گمارد (طبری، ۱۳۸۷ق/۱۹۶۷م: ۴/۴۳۹). به روایتی دیگر خطاب به مغیره گفت: "وای بر تو ای مغیره؛ آنچه مرا از این کار برحذر می دارد، سخن خدای تعالی به رسولش است که: "من گمراه کنندگان را به یاری نمی گیرم"، به خدا سوگند که هرگز در منظر پروردگار در نیایم در حالی که معاویه را به کاری از کارهای مسلمانان گمارده باشم، ولیکن او را به راه خودمان دعوت می کنم که اگر پذیرفت، نشان رشد و درایتش است و در غیر این صورت داوری درباره او را به خدای عزوجلّ خواهم سپرد (ابن اعثم، ۱۴۱۱ق/۱۹۹۱م: ۲/۴۴۶).

ابن عباس نیز مانند مغیره می اندیشید و موافق عزل زودهنگام معاویه نبود، از این رو به امام گفت: "او را واگذار تا بباید و بیعت کند، از آن پس بر عهده من که او را از جا بر گنم." امام در پاسخ او فرمود: "به خدا قسم جز شمشیر به او نخواهم داد" (مسعودی، ۱۴۰۹ق: ۲/۳۵۶). و افزود: "آنچه در باره ابقای آنان در مقامشان گفتم، به خدا قسم شک ندارم که چنین کاری برای امر دنیا به مصلحت است اما با در نظر گرفتن حق و شناختی که از عمال عثمان دارم، هرگز آنان را ولایت نخواهم داد" (طبری، همان: ۴/۴۴۰). یک بار هم در جواب هر دوی آنان فرمود: "اگر من معاویه را حتی یک روز در فرمانروایی بر مردم برقرار سازم، همان روز خدا را معصیت کرده ام" (ابن طقطقی، ۱۴۱۸ق/۱۹۹۷م: ۹۴).

در باب طَلْحَةَ بنِ عُبَيْدِ اللَّهِ و زُبَيْر بنِ عَوَّام هم که از همان روزهای نخست خلافت امام، طمع فرمانروایی بر شهرهای بزرگی چون کوفه و بصره را داشتند (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق/۱۹۹۲م: ۵/۷۰). هیچ مصلحت اندیشی نکرد و تنها حق را در نظر گرفت. آن دو تن نزد علی(ع) آمدند و گفتند: "ای امیرمؤمنان؛ تو دیدی که در روزگار عثمان بر ما جفا شد و می دانی که نظر عثمان تنها به بنی امیّه بود. اینک که خداوند خلافت را پس از او نصیب تو کرده است، ما را به ولایت سرزمینی بگمار." امام به آنان فرمود: "به قسمت الهی راضی باشید تا آنکه در این کار تأمل کنم و بدانید که من کسی را شریک امانتم نمی کنم، مگر فردی از یارانم که به دین و امانتداری او یقین داشته باشم و قصد و نیت او را بشناسم." طلحه و زبیر البته با شنیدن این سخن مأیوس شدند و خانه علی(ع) را ترک کردند (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸ق/۱۹۵۹م: ۱/۲۳۱).

در این میان یعقوبی روایتی متفاوت از دیدار این دو تن با امیرالمؤمنین نقل کرده است، به این صورت که امام پس از شنیدن سخنان طلحه و زبیر، به آنان فرمود: "شما در راستی و نیرومندی دو شریک من هستید و در ناتوانی و گرانباری دو یاور من" و سپس فرمانداری یمن را به طلحه و فرمانداری یمامه و بحرین را به زبیر داد. آنان احکام خود را تحویل گرفتند و از آنجا که می پنداشتند علی(ع) به خاطر رعایت نزدیکی و خویشاوندی امارتشان داده است، در مقام تشکر و قدردانی به امام گفتند: "صله رحم به جا آوردی!" امیرالمؤمنین تا این سخن را شنید و از پندار آنان آگاه شد، با بیان اینکه امارت بر مسلمانان ربطی به صله رحم ندارد، احکام مربوطه را از ایشان پس گرفت که در نتیجه آن دو هم برآشفتنند و گفتند: "دیگران را بر ما برگزیدی"، امام هم پاسخ داد: "اگر حرصتان آشکار نمی شد، درباره شما نظری داشتم" (یعقوبی، همان: ۲/۱۸۰).

امام به والیان خود سفارش می کرد که در گزینش عوامل حکومتی، تنها به لیاقت و کاردانی و سلامت نفس آنان توجه داشته باشند و وابستگی های قبیله ای و خاندانی و دیگر امتیازات را در نظر نگیرند و نسبت به توصیه ها و سفارش های دیگران نیز بی اعتنا باشند. چنان که به یکی از والیان خود نوشت: "در گزینش کارگزارانت به توصیه افراد توجهی مکن و تنها معیارت، کفایت و امانتداری آنان باشد" (ابن ابی الحدید، همان: ۲۰/۲۷۶).

علی(ع) پس از پیروزی در جنگ جمل، ابن عباس را به ولایت بصره منصوب کرد و هنگام معرفی او به مردم فرمود: "ای مردم؛ ابن عباس را بر شما امیر کردم. از او اطاعت کنید چنان که از خدا و رسولش اطاعت می کنید. پس اگر خطایی از او سرزند یا از حق رویگردان شود، بدانید که او را عزل خواهم کرد. در عین حال امید دارم که وی را عقیف و متقی بیابم و اگر چنین ظنی به او نداشتم بر شما ولایتش نمی دادم" (مفید، بی تا: ۲۱۰).

در توصیه های امام به مالک اشتر، در باب روش ها و معیارهای نصب عاملان حکومتی آمده است: "در مورد عاملانت نیک نظر کن و آنان را پس از آزمودن به کار گیر و دوستی و خودرایی را در این باره دخالت مده که این دو، جامع انواع ستم و خیانت اند. آنان را در میان افراد باتجربه و آبرومند بجوی، از خانواده های صالح و باسابقه در اسلام، زیرا آنان در اخلاق، کریم تر و در آبرو، خوشنام ترند و اهل طمع و زیاده خواهی نیستند و در کارها عاقبت اندیش تر از دیگرانند" (نهج البلاغه: نامه ۵۳، ۱۷/۶۸).

علی(ع) به کارگیری فرومایگان و بی خردان و کنار نهادن فرهیختگان و دانایان را در هر دولتی، نشانه زوال و سقوط آن دولت به شمار می آورد و در سخنی تأمل برانگیز فرموده است: "دلیل سقوط دولت ها را در چهار چیز می توان جست: بی توجهی به کارهای اساسی، توسل به نیرنگ و فریب کاری، پیش انداختن بدکاران و فرومایگان و منزوی کردن دانشمندان و فرزندانگن" (آمدی، ۱۳۶۶ش: ۳۴۲؛ لیثی، ۱۳۷۶ش: ۵۵۰). و در بیانی دیگر فرمود: "سپردن کارها به افراد پست و فرومایه، به نابودی دولت می انجامد" (آمدی، همان: ۳۴۳). ابن عبدالبرّ در باب گزینش کارگزاران حکومتی توسط علی(ع) می نویسد: "جز دینداران و امانتداران را به کار نمی گماشت" (ابن عبدالبرّ، ۱۴۱۲ق/۱۹۹۲م: ۳/۱۱۱۱).

### نظارت دقیق بر کارگزاران حکومت

امام علاوه بر دقت در انتخاب والیان و کارگزاران حکومتی، بر عملکرد آنان نیز نظارت جدی و مستمری داشت. اگر خطایی از آنان می دید تذکر می داد و اگر خیانت و کجروی از ایشان سر می زد، بی هیچ ملاحظه و مصلحت اندیشی عزلشان می کرد و در موارد لازم از تنبیه و توبیخشان هم دریغ نداشت. او آبروی خود و حکومتش را به افراد و خاندان ها گره نزده بود و در دستیابی به قدرت سیاسی و امدار هیچ گروه و طبقه ای نبود که برای خوشامد آنان، از خطاهایشان چشم پوشی کند و برای حفظ موقعیت خود، حق را زیر پا گذارد.

حتی یک مورد نمی توان یافت که علی(ع) خطا و خیانت کارگزارانش را پنهان یا از آن چشم پوشی کرده باشد و به بهانه حفظ آبروی حکومت، خواهان مخفی کاری و توجیه اعمال آنان شود. برعکس به محض اطلاع از این گونه موارد، به سرعت دست به کار می شد و به موضوع رسیدگی می کرد و خطاکاران را به سزای اعمالشان می رساند. تعداد معتناهایی از نامه های آن حضرت ناظر بر نصیحت، توبیخ، استیضاح و عزل کارگزارانش است که در اینجا به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱- از مشهورترین نامه های وی، همان است که خطاب به عثمان بن حنیف انصاری والی خود در بصره نوشت و او را به خاطر حضور در مهمانی یکی از متمولان شهر، مورد مذمت و نصیحت قرار داد. قسمت هایی از آن نامه چنین است:

"ای پسر حنیف؛ خبر یافتم که مردی از جوانان بصره تو را به مهمانی فراخوانده است و تو بدانجا شتافته ای، سفره ای رنگین برایت گشوده و پی در پی ظروف غذا به گردش درآورده اند. نمی پنداشتم که تو دعوت کسانی را اجابت کنی که مستمندان را از خود رانده و تنها ثروتمندان را فراخوانده اند!

مراقب باش که از خوردنی ها چه برمی گیری، پس آنچه را که در حلال بودنش تردید داری به دور افکن و فقط آنچه را که به پاکی اش یقین داری تناول کن" (نهج البلاغه: نامه ۴۵، ۱۶/۲۰۵).

پیداست که امام با مهمانی رفتن والی خود مخالف نبود، بلکه از نحوه آن مهمانی و اسراف و تبذیر به عمل آمده در آن ناخشنود بود و اعتراض اساسی اش البته عدم حضور نیازمندان و فقرا بر سر آن سفره و اختصاص آن به طبقه اشراف و اغنیاء بود. او والی خود را مورد ملامت قرار داد نه برای آنکه گناهی بزرگ یا خیانتی مرتکب شده است، بلکه تنها ایراد امام بر عثمان بن حنیف این است که او به عنوان حاکم شهر و نماینده خلیفه، چرا به چنین مجلسی رفته است که طبقات فرودست جامعه به آن راهی نداشته اند و چرا غذاهایی تناول کرده است که همگان به آن دسترسی ندارند؟!

امام به این صورت پند می دهد که حکومتگران، باید در حدّ متوسط مردم زندگی کنند و تمایلشان به سوی طبقه اشراف و اغنیاء نباشد و حتی در مجالسی که خاص ثروتمندان است حاضر نشوند. زیرا چنین کاری عموم مردم و به ویژه نیازمندان را رفته رفته از حکومت ناامید می کند و موجب طمع متمولان و ثروتمندان و زیاده خواهان می شود و در نهایت چراغ عدالت را رو به خاموشی می برد.

۲- در اواخر حکومت امام، ابن عباس والی بصره بود و آن حضرت بر اساس گزارش خزانه دار بصره -أبوالأسود دُئلی- دانست که وی در بیت المال خیانت کرده و اموالی را به ناحق برداشت کرده است. امیرمؤمنان با همه احترامی که برای ابن عباس به عنوان پسرعمو و مشاور خویش قائل بود، در برابر این گزارش سکوت نکرد و در حالی که می توانست آن را به بهانه حفظ آبروی دستگاه خلافت و آبروی بنی هاشم و خاندان پیامبر(ص) پنهان کند و یا مخفیانه و بی سروصدا به حل آن بپردازد، بر اساس اصول اخلاقی خود و اعتقاد عمیق به عدالت، ابن عباس را که از نزدیک ترین یارانش به شمار می رفت، مانند سایر افراد بازخواست کرد و در این موضوع ملاحظه ای به خرج نداد.

امام ابتدا پاسخ ابوالاسود را داد و در آنجا نه تنها از اتهام زدن او به والی و پسرعموی خویش اظهار ناراحتی نکرد، بلکه او را به خاطر این کار تحسین کرد و آن را خیرخواهی و دلسوزی برای خود و امت مسلمان به شمار آورد. سپس نامه ای به این مضمون برای ابن عباس نوشت: "خبری درباره تو به من رسیده است که اگر درست باشد، پروردگارت را به خشم آورده و امانتی را که نزدت ضایع کرده و پیشوای خود را نافرمانی و به مسلمانان خیانت ورزیده ای. مطلع شدم که از اموالی که در اختیارت توسط اختلاس کرده ای، حساب و کتابت را نزد من بیاور و آگاه باش که حساب الهی بسی دشوارتر از حساب آدمیان است."

ابن عباس به امام پاسخ داد: "آنچه درباره من به تو گفته اند درست نیست و من نگهبان و حافظ اموالی هستم که در اختیارم است. با تکیه بر حدس و گمان ها در مورد من داوری مکن، خدایت بیامزد." امیرالمؤمنین اما او را رها نکرد و مجدداً برایش نوشت که باید حساب اموال بصره را روشن کند و باز هم او را به رعایت عدالت و تقوا فراخواند.

ابن عباس که چنین دید و دانست که آن حضرت از این موضوع چشم پوشی نخواهد کرد، پاسخ امام را با طعنه هایی در باب خون های ریخته شده در جنگ های اخیر داد و نهایتاً از وی خواست که هر کس را می خواهد به جای او نصب کند. آنگاه با برداشتن شش میلیون درهم از موجودی بیت المال، همراه با جمعی از اطرافیان و حامیانش، بصره را به سوی مکه ترک کرد و گفته اند که در طول راه، از آن اموال به مردم می بخشید و پس از ورود به مکه نیز بهای خرید سه کنیز را به ارزش سه هزار دینار از همان اموال پرداخت کرد!

امام برای بار سوم نامه ای برایش نوشت و ضمن گلایه از بی وفایی و فرصت طلبی او و تذکر عواقب خیانتش در بیت المال فرمود: "اموال مردم بصره را با خیال آسوده برداشته ای و به حجاز میبری چنان که گویی ارث پدر و مادرت را به خاندانت می بخشی! سبحان الله! آیا تو به معاد ایمان نداری؟! آیا از بدعاقبتی نمی هراسی؟! آیا نمی دانی که آنچه می خوری و می نوشی حرام است؟! آیا خرید کنیزکان و عقد زنان، با اموالی که متعلق به یتیمان و بیوه زنان و مجاهدان است بر تو گران نمی آید؟! تقوا پیشه کن و اموال مردم را بازگردان."

ابن عباس در پاسخ امام نوشت: "نامه ات به دستم رسید که در آن برداشتن اموالی از بیت المال بصره توسط مرا بزرگ پنداشتی، به جان خودم سوگند که حق من در بیت المال، بسی بیش از آن چیزی است که برداشتم!"

امام در نامه آخری که برای او نوشت، ضمن اظهار تعجب از ادعای وی مبنی بر استحقاق بیشتر خود در بیت المال نسبت به سایر مسلمانان، همچنان او را به توبه و بازگرداندن اموال فراخواند که البته بی تأثیر بود و گویا پس از این حادثه تا شهادت امام علی(ع)، دیگر دیداری بین آنان صورت نگرفت (بلاذری، ۱۳۹۴ق/۱۹۷۴م: ۲/۱۶۹؛ ابن قتیبة، ۱۴۰۷ق/۱۹۸۷م: ۱/۹۸؛ طوسی، ۱۳۴۸ش: ۶۰؛ میدانی، ۱۴۰۷ق/۱۹۸۷م: ۲/۴۹۰؛ ابن دمشقی، ۱۴۱۶ق: ۲/۷۹).

در نهج البلاغه هم نامه ای به همین مضمون، در توییح یکی از کارگزاران ذکر شده است که به رغم عدم اشاره صریح به نام ابن عباس، از عبارات به کار رفته و قرائن موجود، توان دانست که نامه

خطاب به اوست و همان است که پیش از این ذکر شد. ابن ابی الحدید در این موضوع تشکیک کرده است و با آنکه قرائن و شواهد مذکور را ذکر می کند، شأن و جایگاه ابن عباس و منزلتش نزد علی(ع) را فراتر از آن می داند که حضرت با او چنین سخن گفته باشد و نهایتاً در این باب سکوت پیشه می کند (ابن ابی الحدید، همان: ۱۶/۱۶۹).

متن هر دو نامه بسیار شبیه هم است و به جز اختلاف در برخی واژه ها، مضمون و مفهوم آنها یکسان است. جز آنکه در نامه منقول در نهج البلاغه، جمله ای وجود دارد که در آنچه بلاذری روایت کرده دیده نمی شود و از قضا سخنی زیبا و شاهدهی بر عدالت فراگیر امام است. آنجا که خطاب به ابن عباس می فرماید: "به خدا سوگند، اگر حسن و حسین هم کاری مثل تو می کردند، از من نرمش و مدارا نمی دیدند و به مراد خود نمی رسیدند تا آنگاه که حق را از آنان بازستانم و باطلی را که از ستم ایشان پدید آمده نابود سازم" (نهج البلاغه: نامه ۴۱، ۱۶/۱۶۷).

به این صورت می بینیم که امام در برابر خطا و خیانت نزدیک ترین یاران و اقوامش نیز ساکت نمی ماند و به هیچ بهانه و مصلحتی حق را نادیده نمی گرفت و از ستم چشم پوشی نمی کرد، بلکه در نامه ای چنین آشکار و بدون تعارف، ابن عباس را که به گفته خود امام از امین ترین و خردمند ترین یارانش به شمار می آمد، مورد ملامت و بازخواست قرار داد و برای ادای حق مردم، این گونه بر او خشم گرفت.

آن حضرت با این رفتار ثابت کرد که در حکومت، هیچ مصلحتی بالاتر از ادای حق و نابودی باطل وجود ندارد و به هیچ دلیلی از جمله حفظ حکومت و رعایت آبروی نظام و حرمت کارگزاران، نمی توان و نباید حق را زیر پا گذاشت، حتی اگر پای معروف ترین و با سابقه ترین افراد حکومتی و شاخص ترین چهره های سیاسی و مذهبی در میان باشد. او با اشاره به نام دو فرزندش حسن و حسین و اینکه در برابر خطاهای احتمالی آنان هم سکوت نخواهد کرد، اعلام کرد که حتی نزدیک ترین قوم و خویشی هم، مانع برقراری حق و عدالت نیست و اخلاق والای انسانی و ارزش های بلند الهی، نباید فدای هیچ یک از این مصلحت اندیشی ها شوند.

نامه های زیادی از این دست در منابع مختلف ذکر شده است که جملگی ناظر بر دقت و مراقبت علی(ع) بر اعمال کارگزاران خود و حاوی نکات اخلاقی و نصایح ارزشمند به آنان و در صورت لزوم، توبیخ و تنبیه و برکناری ایشان است که ذکر همه آنها در این مقال ممکن نیست و تنها به برخی از آنها اشاره می کنیم. از آن جمله است: نامه امام به زیاد بن ابیه که مدتی فرماندار بصره بود (نهج



البلاغه: نامه ۲۰ و ۲۱، ۱۵/۱۳۸؛ بلاذری، همان: ۱۶۴ و ۲/۱۶۲). نامه به مَصْقَلَة بن هُبَيْرَة عامل اَرْدَشِير خُرّه از شهرهای فارس (نهج البلاغه: نامه ۴۳، ۱۶/۱۷۵؛ یعقوبی، همان: ۲/۲۰۱؛ بلاذری، همان: ۲/۱۶۰). نامه به قَرظَة بن کعب انصاری یکی از کارگزارانش (بلاذری، همان: ۲/۱۶۲؛ یعقوبی، همان: ۲/۲۰۳). نامه به عمرو بن سَلْمَة الأَرْحَبِي یکی از کارگزارانش (بلاذری، همان: ۲/۱۶۱؛ یعقوبی، همان جا؛ نهج البلاغه: نامه ۱۹، ۱۵/۱۳۷). نامه عزل مُنْذِر بن جَارُود عامل اِصْطَخْر به جرم خیانت در اموال که پس از بازگشت به کوفه، امام او را به زندان افکند (نهج البلاغه: نامه ۷۱، ۱۸/۵۴؛ ابن هلال، ۱۳۵۳ش: ۲/۵۲۲؛ یعقوبی، همان جا؛ بلاذری، همان: ۲/۱۶۳). نامه به یزید بن حُجَبَة عامل رَی که او نیز به جرم اختلاس اموال به زندان افتاد (ابن هلال، همان: ۲/۵۲۵). و نامه عزل اَشْعَث بن قَيس عامل اَدْرَبَايجان (نهج البلاغه: نامه ۵، ۱۴/۳۳).

۳- از دیگر موارد عدم تساهل علی(ع) در برابر خطاکاری کارگزاران خویش، رفتار آن حضرت با نَجاشی(قَيس بن عمرو) است که در صِفَين شاعر امام بود و با اشعار خود سپاه کوفه را روحیه می بخشید و با توجه به نقش شاعران در آن دوران و اهمیت شعر در جنگ ها، باید او را از عوامل دولتی و حکومتی به شمار آورد. وی در روز اول ماه مبارک رمضان مرتکب شرابخواری شد و امام هم بی محابا و بدون در نظر گرفتن موقعیت وی، فرمان دستگیری و اجرای حدّ الهی را درباره او صادر و نزد مردم خوار و خفیفش کرد. او بعدها نزد معاویه گریخت و از آن پس در اشعارش علی(ع) را هجو می کرد (ابن هلال، همان: ۲/۵۳۳).

خویشان نجاشی که از مجازات او ناراحت شده بودند، نزد علی(ع) آمدند و یکی از آنان به نام طارق بن عبدالله النّهْدی به وی گفت: "نمی پنداشتم که نافرمانان و مطیعان، و جدا شوندگان و استواران، نزد والیان عادل و صاحبان فضل یکسان باشند، تا آنکه رفتارت را با برادرم [نجاشی] دیدم که دل های ما را به درد آورد." امام در پاسخش آیه ای از قرآن خواند و فرمود: "ای برادر نهدی؛ او هم مردی از مسلمانان است که مرتکب حرام شده بود و مجازاتش همان بود که درباره اش اجرا شد" (همان: ۲/۵۳۹).

امام در باب نظارت بر کارگزاران به مالک اشتر چنین سفارش کرد: "درباره کارهای آنان تحقیق کن و از افراد وفادار و مورد اعتماد، جاسوسانی بر آنان بگمار. زیرا بازرسی مخفیانه تو در کارهایشان، باعث امانتداری و خوشرفتاری ایشان با مردم می شود و مراقب یاوران خویش باش، پس اگر یکی از آنان مرتکب خیانت شد و گزارش های جاسوسانت جملگی بر آن گواهی داد، به همین اکتفا کن و او را

به تنبیه بدنی برسان و درباره کارش از او بازخواست کن، سپس به خفت و ذلتش دچار گردان و داغ خیانت بر او بنشان و ننگ اتهام را بر گردنش بیاویز" (نهج البلاغه: نامه ۵۳، ۱۷/۶۹).

### کارگزاران قضایی و تأمین امنیت عمومی

در حکومت امام علی(ع)، امنیت اجتماعی حق طبیعی همه افراد جامعه به شمار می رود و همگان فارغ از نژاد و مذهب و موقعیت، در برخورداری از آن یکسانند. حکومت موظف به تأمین امنیت عمومی برای همه افراد تحت حاکمیت خود است و در این باره فرقی میان سرخ و سیاه، مسلمان و غیر مسلمان و عرب و عجم وجود ندارد. مواهب عمومی و از جمله امنیت جانی، شغلی و اجتماعی، خاص یک گروه یا طبقه نیست و حکومت در تنظیم امور و تقسیم امکانات نباید متمایل به برخی طبقات قومی و نژادی و مذهبی و دسته بندی های سیاسی باشد. از دیدگاه علی(ع) در یک حکومت شایسته، همگان حق زندگی در فضایی امن را دارند و هیچ کس نباید به خاطر نوع نژاد و مذهب و جایگاه اجتماعی اش از این حق محروم شود.

امام در محاجاتی که با خوارج داشت، در پاسخ به شعار معروف آنان یعنی "لا حُکْمَ إِلَّا لِلَّهِ" می فرمود: "سخن حقی است که به آن باطلی را در نظر دارند. آری همانا که حکم تنها خدا را سزااست، اما این جماعت می گویند که حاکمی جز خدا نباید باشد. در حالی که مردم نیازمند فرمانروا هستند چه نیکوکار باشد و چه بدکار، تا در سایه حکومت او مؤمن به کارش بپردازد و کافر نیز از زندگی اش بهره مند شود" (همان: خطبه ۴۰، ۲/۳۰۷؛ ابن ابی شیبیه، ۱۴۰۹ق/۱۹۸۹م: ۸/۷۳۵؛ بیهقی، بی تا: ۸/۱۸۴).

همچنان که پس از توصیه مالک اشتر به مهربانی و خوشرفتاری با مردم، درباب اهالی مصر فرمود: "همانا که آنان دو دسته بیشتر نیستند، یا همکیش تو در آئین اند و یا شبیه تو در آفرینش، دچار خطاهایی شوند و لغزش هایی از آنان سر زند و خواسته و ناخواسته اشتباهاتی کنند. پس بخشایش و گذشت خویش را به آنان ارزانی دار، چنان که دوست داری خداوند بخشایش و گذشتش را نصیب تو فرماید، زیرا که تو برتر از آنانی و امیر تو برتر از تو و خداوند برتر از امیر توست که کار آنان را به تو سپرده است و به ایشان آزمایش می کند" (نهج البلاغه: نامه ۵۳، ۱۷/۳۲؛ قاضی نعمان، ۱۳۸۳ق/۱۹۶۳م: ۱/۳۵۴).

از همین رو امام وقتی شنید که افراد معاویه طی غارت های خود در عراق، به زنی مسلمان و زنی از اهل کتاب هتک حرمت کرده اند، برآشفته و در خطبه ای پرشور کوفیان را به خاطر عدم شرکت

در جهاد مورد طعن و سرزنش قرار داد و ناخشنودی خود را از به خطر افتادن امنیت مردم، چه مسلمان و چه غیرمسلمان چنین اعلام کرد:

"شنیده ام که یکی از آنان به زنی مسلمان و زنی از اهل کتاب یورش برده و خلخال و دستبند و گردنبند و گوشواره او را ربوده است و آن زن بینوا جز استرجاع و استرحام چاره ای نداشته است. سپس مهاجمان با غنائم فراوان بازگشته اند در حالی که نه زخمی برداشته و نه خونی از آنان به زمین ریخته است. اگر مرد مسلمانی پس از شنیدن این خبر از غصّه بمیرد، ملامتی بر او نیست بلکه از نظر من مرگی شایسته است" (نهج البلاغه: خطبه ۲۷، ۲/۷۴؛ جاحظ، ۱۴۲۳ق: ۲/۳۶؛ میرد، ۱۴۱۳ق/۱۹۹۳م: ۱/۳۰؛ ابن عبدربه، ۱۴۰۴ق: ۴/۱۶۰؛ ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۱۵ق: ۱۶/۴۴۵؛ طبرسی، ۱۴۰۳ق: ۱/۱۷۶).

اما در باب قضاوت، گذشته از سفارش هایی که از علی(ع) درباره قضاوت عادلانه و شرایط قاضی ذکر شده و نکاتی که در مورد انتخاب قاضیان فرموده است، خود آن حضرت در قضاوت به عدل، مشهور و روایات فراوانی از قضاوت های عادلانه وی در کتب مختلف مسطور است.

استقلال دستگاه قضا و آزادی قاضی در صدور رأی، همواره مورد تأکید امام بود و در سیره او همه افراد جامعه در برابر قانون یکسان بودند و هیچ کس دارای منزلت خاص یا مرتبت ویژه نبود. خود آن حضرت به عنوان خلیفه مسلمین که در رأس هرم قدرت قرار داشت، با یک شهروند عادی در محضر قانون یکی بود و در این باره هیچ امتیازی نه برای خود و نه برای دیگران قائل نمی شد. قاضی منصوب او از چنان استقلال و امنیت خاطری برخوردار بود که می توانست در صورت تشخیص، بدون وا همه علیه خود وی حکم صادر کند و ترسی از تبعات آن نداشته باشد.

از مشهور ترین روایات در این باب، ماجرای زره گمشده علی(ع) است که نزد مردی نصرانی یافت و به شریح قاضی شکایت برد و مدعی شد که: "این زره مال من است، نه آن را فروخته و نه بخشیده ام." شریح، مرد نصرانی را خواست و درباره ادعای امیرالمؤمنین از او سؤال کرد که او ادعای امام را رد کرد و گفت: "زره مال خودم است و البته علی را هم دروغگو نمی دانم."

قاضی رو به علی(ع) کرد و پرسید: "آیا دلیلی بر ادعای خود داری؟" امام فرمود: "نه ندارم"، در نتیجه قاضی هم به نفع مرد نصرانی حکم کرد و قضاوت پایان یافت. اما نصرانی چند قدم نرفته بود که برگشت و گفت: "این حکم از احکام انبیاست، امیرمؤمنان مرا نزد قاضی خود می برد و قاضی علیه او حکم می کند." سپس شهادتین گفت و مسلمان شد و اعتراف کرد که این زره از آن علی(ع)

است که هنگام عزیمت به صفین از روی شترش بر زمین افتاده و او برداشته است. علی(ع) هم فرمود: "حال که اسلام آوردی آن را به تو بخشیدم." آنگاه او را بر اسبی نشانند و اکرامش کرد. گفته اند که این مرد در جنگ نهروان در سپاه امام بود و با خوارج می جنگید (ابن هلال، همان: ۱/۱۲۴؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵ق: ۴۲/۴۸۷؛ قس: ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹ق: ۲/۱۰۵؛ مجلسی، ۱۴۰۴ق: ۴۱/۵۶).

زمخشری روایت جالبی نقل کرده است که گویای دقت و ظرافت امیرمؤمنان در امر قضاوت و رعایت عدالت در جزئی ترین مسائل است. بدین گونه که در ایام خلافت عمر، کسی علیه علی(ع) اقامه دعوی کرد و داوری نزد خلیفه دوم برد و در این حال علی(ع) در مجلس خلیفه نشست. عمر او را مورد خطاب قرار داد و گفت: "ای ابوالحسن؛ برخیز و کنار شاکی ات بنشین." امام از جای خود برخاست و کنار شاکی نشست و با هم به مباحثه پرداختند. پس از رفتن آن مرد، امام به جای خود برگشت که در این حال، عمر متوجه تغییری در چهره آن حضرت شد و به او گفت: "ای ابوالحسن؛ چرا آشفته به نظر می رسی؟ آیا از آنچه گذشت ناخشنودی؟" علی(ع) فرمود: "آری"، عمر پرسید: "به چه دلیل؟" امام پاسخ داد: "در حضور شاکی ام مرا با کنیه (ابوالحسن) صدا کردی و چرا نگفتی: ای علی؛ برخیز و کنار شاکی ات بنشین؟!"

عمر که شاید می اندیشید علی(ع) از مساوی نشستن با شاکی ناراحت شده و این را توهینی به خود تلقی کرده است، با شنیدن این سخن دانست که برعکس، ناخشنودی آن حضرت از این است که خلیفه او را نه به نام کوچک که با کنیه - که لفظی احترام آمیز در فرهنگ عرب است - خطاب کرده و در حقیقت به او بیش از طرف دیگر دعوا احترام گذاشته است! ادامه روایت حاکی از این است که عمر با شنیدن این سخن برخاست و میان دو چشم علی(ع) را بوسید و گفت: "پدرم فدای شما باد! خداوند به وسیله شما ما را هدایت کرد و به دست شما ما را از تاریکی به روشنایی رساند" (زمخشری، ۱۴۱۲ق/۱۹۹۲م: ۴/۳۰۶؛ ابن ابی الحدید، همان: ۱۷/۶۵).

یک بار هم ابوالأسود دُئلی را که خود به منصب قضا منصوب کرده بود، عزل کرد و در پاسخ او که پرسید: "چرا مرا برکنار کردی، در حالی که نه مرتکب گناهی شده و نه خیانتی وزیریده ام؟" فرمود: "چون دیدم که صدایت را از صدای دادخواهان بالاتر می بری!" (ابن ابی جمهور، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م: ۲/۳۴۳).

امام در باب شرایط و خصوصیات قاضی و معیارهای انتخاب قضات به مالک اشتر فرمود: "برای داوری میان مردم بهترین افرادت را بگمار، کسی که کار قضاوت برایش دشوار نباشد و مشاجره طرفین دعوا موجب خشم و ناشکیبایی او نشود و بر خطای خود اصرار نرزد و چون حق بر او

آشکار شد در پذیرش آن تردید نکند. کسی که نفسش به طمع درنیفتد و به اندک فهمی از حقیقت، بدون تعمق در جوانب آن اکتفا نکند و در موارد تردید، بیشتر درنگ کند و تکیه اش بر دلیل و برهان، بیش از دیگران باشد. از رفت و آمد مکرر مدعیان کمتر ملول شود و بر کشف حقیقت شکیباتر از همه باشد و هنگامی که حکم بر او روشن شد در اعلام آن قاطع باشد. چالوسی و ستایش به خودپسندیش نکشاند و تعریف و تمجیدها به یکی از طرفین دعوا متمایزش نسازد و البته این گونه افراد نادرند. پس داوری هایش را زیر نظر داشته باش و در بذل مال به او گشاده دستی کن تا احتیاجش رفع گردد و نیازمند به مردم نشود و او را نزد خود مقامی رفیع ده که هیچ یک از نزدیکانت در او طمع نبندند و از بدخواهی مردم نسبت به خود در امان باشد. در این کار دقت کن که این دین در دست بدکارانی اسیر است که هوای نفسشان را بدان آمیخته و وسیله طلب دنیایش قرار داده اند" (نهج البلاغه: نامه ۵۳، ۱۷/۵۸).

### نتیجه گیری

شایسته سالاری یکی از محورهای مهم در سیره سیاسی امام علی(ع) به شمار می رفت و معیار گزینش کارگزاران حکومتی در دولت آن حضرت، تنها لیاقت و کاردانی و پاکدامنی افراد بود و وابستگی های قومی و قبیله ای و سیاسی در این امر دخالتی نداشت. او در مراقبت بر اعمال کارگزارانش نهایت دقت و در برابر خطاهایشان غایت شدت را به کار می بست و به هیچ بهانه ای از جمله حفظ آبروی نظام یا آبروی خاطیان، عدالت را زیر پا نمی نهاد.

در حکومت علی(ع) مردم فارغ از مذهب، نژاد و مرتبه اجتماعی و بدون در نظر گرفتن دوری و نزدیکی اشان به حکومت، از امنیت اجتماعی برخوردار بودند و دستگاه قضایی مستقل، همه افراد را یکسان می نگرید. قاضی چنان استقلال و امنیتی داشت که می توانست خلیفه مسلمین را به دادگاه فراخواند و با فردی غیرمسلمان در یک جایگاه بنشاند و در صورت تشخیص حتی علیه خلیفه حکم کند.

## كتابنامه

١. *نهج البلاغة* (شرح ابن ابى الحديد).
٢. أمدي، عبدالواحد بن محمد تميمي، ١٣٦٦ش، *تحرر الحكم و نزر الكلم*، قم، حوزة علميه قم.
٣. ابن ابى جمهور، محمد بن على الأحساينى، ١٤٠٣ق/١٩٨٣م، *عوالى اللئالى العزيزية فى الاحاديث الدينية*، تحقيق مجتبى عراقى، قم، سيدالشهداء.
٤. ابن ابى الحديد، عزالدين ابوحامد عبدالحميد بن هبة الله، ١٣٧٨ق/١٩٥٩م، *شرح نهج البلاغة*، تصحيح محمد ابوالفضل ابراهيم، قاهرة، دار احياء الكتب العربية.
٥. ابن ابى الدنيا، ابوبكر عبدالله بن محمد، {بى تا}، *مقتل الامام اميرالمؤمنين على بن ابى طالب (ع)*، قم، مجمع احياء الثقافة الاسلامية.
٦. ابن ابى شيبة، ابوبكر عبدالله بن محمد الكوفى، ١٤٠٩ق/١٩٨٩م، *المصنّف*، تحقيق سعيد اللحام، بيروت، دار الفكر.
٧. ابن اثير، عزالدين ابوالحسن على بن محمد الجزرى، ١٤٠٩ق/١٩٨٩م، *أسد الغابة فى معرفة الصحابة*، بيروت، دار الفكر.
٨. همو، ١٣٩٩ق/١٩٧٩م، *الكامل فى التاريخ*، بيروت، دار صادر.
٩. ابن اعثم، ابومحمد احمد بن على الكوفى، ١٤١١ق/١٩٩١م، *الفتوح*، تحقيق على شيرى، بيروت، دارالاضواء.
١٠. ابن جوزى، ابوالفرج عبدالرحمن بن على، ١٤١٢ق/١٩٩٢م، *المنتظم فى تاريخ الملوك و الامم*، تحقيق محمد عبدالقادر عطاء، بيروت، دارالكتب العلمية.
١١. ابن جبّان، ابوحاتم محمد التميمى، ١٣٩٥ق/١٩٧٥م، *الثقات*، حيدر آباد دكن(هند)، دائرة المعارف العثمانية.
١٢. ابن حنبل، احمد، {بى تا}، *مسند*، بيروت، دار صادر.

١٣. ابن دمشق، شمس الدّين ابوالبركات محمد بن احمد، ١٤١٦ق، *جواهر المطالب في مناقب الامام على بن ابي طالب*، تحقيق محمدباقر محمودى، قم، مجمع احياء الثقافة الاسلامية.
١٤. ابن سعد، محمد، ١٤١٠ق/١٩٩٠م، *الطبقات الكبرى*، تحقيق محمد عبدالقادر عطاء، بيروت، دارالكتب العلمية.
١٥. ابن شهر آشوب، ابو جعفر محمد بن على مازندراني، ٣٧٩ق، *مناقب آل ابي طالب*، قم، علامه.
١٦. ابن صباغ، على بن محمد، ٤٢٢ق، *الفصول المهمة في معرفة الائمة*، تحقيق سامى العزيزى، قم، دار الحديث.
١٧. ابن طقطقى، محمد بن على بن طباطبا، ٤١٨ق/١٩٩٧م، *الفخرى في الآداب السلطانية و الدول الاسلامية*، تحقيق عبدالقادر محمد مايو، بيروت، دار القلم العربى.
١٨. ابن عبدالبرّ، ابو عمر يوسف بن عبدالله القرطبي، ٤١٢ق/١٩٩٢م، *الاستيعاب في معرفة الاصحاب*، تحقيق على محمد البجاوى، بيروت، دار الجيل.
١٩. ابن عديّ، شهاب الدين ابو عمر احمد بن محمد الاندلسى، ٤٠٤ق، *العقد الفريد*، بيروت، دارالكتب العلمية.
٢٠. ابن عساكر، ابوالقاسم على بن حسن، ٤١٥ق، *تاريخ مدينة دمشق*، تحقيق على شيرى، بيروت، دار الفكر.
٢١. ابن قتيبة، ابو محمد عبدالله بن مسلم دينورى، ٤١٦ق/١٩٨٧م، *عيون الاخبار*، تحقيق محمد الاسكندراني، بيروت، دارالكتاب العربى.
٢٢. ابن هلال، ابواسحق ابراهيم بن محمد ثقفى كوفى، ٣٥٣ش، *الغارات*، تحقيق جلال الدين حسيني أرموى، تهران، انجمن آثار ملي.
٢٣. ابوالفرج، على بن حسين الاصفهاني، ٤١٥ق، *الاعاني*، بيروت، دار احياء التراث العربى.
٢٤. بلاذرى، احمد بن يحيى، ٣٩٤ق/١٩٧٤م، *انساب الاشراف*، تحقيق محمد باقر المحمودى، بيروت، مؤسسة الاعلمى للمطبوعات.

٢٥. بيهقي، ابوبكر احمد بن حسين، {بى تا}، *السنن الكبرى*، بيروت، دار الفكر.
٢٦. جاحظ، ابو عثمان عمرو بن بحر البصرى، ٤٢٣ق، *البيان و التبیین*، بيروت، دار و مكتبة هلال.
٢٧. ذهبى، شمس الدين ابو عبدالله محمد بن احمد، ٤١٣ق/١٩٩٣م، *تاريخ الاسلام و وفيات المشاهير و الاعلام*، تحقيق عمر عبدالسلام تدمرى، بيروت، دار الكتاب العربى.
٢٨. زمخشرى، جار الله ابو القاسم محمود بن عمر، ٤١٢ق/١٩٩٢م، *ربيع الابرار و نصوص الاخيار*، تحقيق عبدالامير مهنا، بيروت، مؤسسة الاعلمى للمطبوعات.
٢٩. سيف بن عمر، ٣٩١ق، *الفتنة و وقعة الجمل*، تحقيق احمد راتب عرموش، بيروت، دار النفايس.
٣٠. طبرسى، ابومنصور احمد بن على بن ابى طالب، ٤٠٣ق، *الاحتجاج على اهل اللجاج*، مشهد، نشر مرتضى.
٣١. طبرى، ابوجعفر محمد بن جرير، ٣٨٧ق/١٩٦٧م، *تاريخ الامم و الملوك*، تحقيق محمد ابو الفضل ابراهيم، بيروت، دار التراث.
٣٢. طوسى، ابوجعفر محمد بن حسن، ٣٤٨ش، *اختيار معرفة الرجال (رجال الكشى)*، تصحيح حسن مصطفى، مشهد، دانشگاه مشهد.
٣٣. همو، ٤١٤ق، *الأمالى*، قم، دار الثقافة.
٣٤. قاضى نعمان، ابو حنيفه نعمان بن محمد المغربى، ٣٨٣ق/١٩٦٣م، *دعائم الاسلام*، تحقيق آصف بن على اصغر فيضى، قاهرة، دار المعارف.
٣٥. ليثى، كافي الدين ابو الحسن على بن محمد الواسطى، ٣٧٦ش، *عيون الحكم و المواعظ*، تحقيق حسين حسيني بيرجندى، قم، دار الحديث.
٣٦. مُبَرِّد، ابوالعباس محمد بن يزيد، ٤١٣ق/١٩٩٣م، *الكامل*، تحقيق محمد احمد الدالى، بيروت، مؤسسة الرسالة.
٣٧. مجلسى، محمدباقر بن محمدتقى، ٤٠٤ق، *بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار ائمة الاطهار*، بيروت، مؤسسة الوفاء.



٣٨. مسعودى، ابوالحسن على بن حسين، ١٤٠٩ق، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، تحقيق اسعد داغر، قم، دارالهجرة.

٣٩. مفيد، محمد بن محمد بن نعمان، {بى تا}، *الجمال و النصره فى حرب البصرة*، نجف، مطبعة الحيدرية.

٤٠. ميدانى، ابوالفضل احمد بن محمد، ١٤٠٧ق/١٩٨٧م، *مجمع الامثال*، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت، دارالجيل.

٤١. نوبرى، شهاب الدين احمد بن عبدالوهاب، ١٤٢٣ق، *نهاية الارب فى فنون الادب*، قاهرة، دارالكتب و الوثائق القومية.

٤٢. يعقوبى، احمد بن ابى يعقوب، {بى تا}، *تاريخ يعقوبى*، بيروت، دار صادر.

## Meritocracy in the rule of Imam Ali (Pb)

Saber Adak.Ph.D<sup>1</sup>

### Abstract

Meritocracy can be regarded as one of the branches of political justice, and it is a criterion for recognizing the justice and rationality of the rulers. Imam Ali (Pb) During his government, had a special significance for this matter, and did not have any expediency in this regard. By selecting competent and skilful people and continuous monitoring of their operation, he exhibited a perfect example of meritocracy in the government. this article, examines meritocracy from the point of view of Imam Ali (Pb).

**Keywords:** Meritocracy, Imam Ali (Pb), Governing body

---

1 . Department of History and Civilization of Islamic Nations, Yadegar-e-Imam (Rah) Branch, Islamic Azad University, Shahr-e-Rey, Iran.  
Corresponding author: (adaksaber@gmail.com)